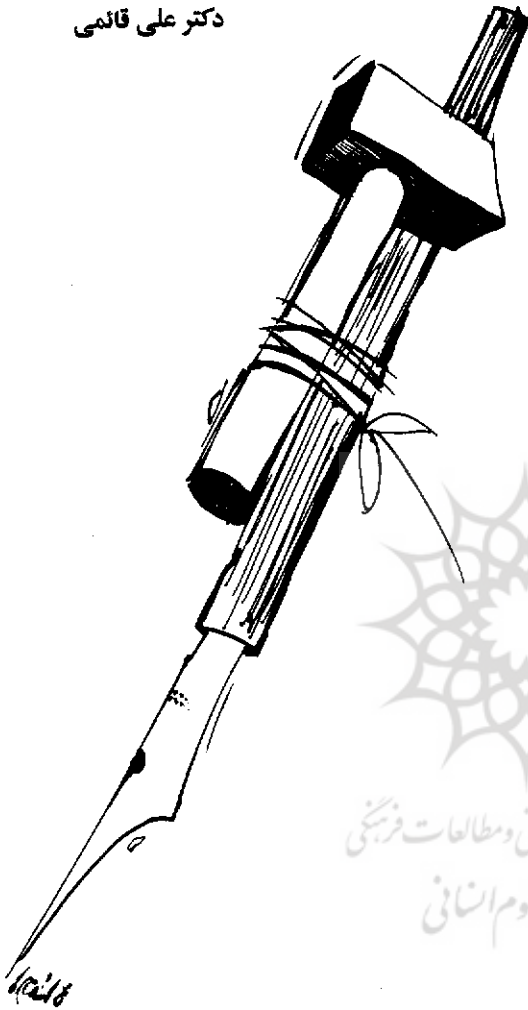


# آموزش و اشتغال

دکتر علی قائمی



مقدمه

از بین عوامل متعددی که موجب خسارت اقتصادی در جامعه به حساب می‌آیند، شاید هیچ عاملی صدمه آفرین‌تر از نظام آموزشی در کشور نباشد. شکی نیست که جهل‌ها، غفلت‌ها، مسامحه‌ها، خیانت‌های عاملان داخل و خارج و حتی وطن‌فروشی‌ها، غارت و چپاول اموال ملی، اسراف‌ها، افراط‌ها و ده‌ها عامل از این قبیل، هر کدام به نحوی بر پیکر اقتصاد کشور ضربه وارد می‌آورند، ولی به نظر ما ضربه‌کاری و اساسی را باید در سیستم آموزشی کشور و دستگاه تربیتی آن به معنای عام جست و جو کرد.

تربیت قادر است برای جامعه کار، هنر و مهارت پدید آورد و ملتی را از حضيض به اوج برساند و برای اثبات این دعوی ذکر اسناد و دلایل بسیار مورد نیاز نیست. نگاهی به برخی از جوامع در شرق و غرب، با در نظر داشتن سابقه آن‌ها در چند دهه قبل، به ویژه پس از جنگ بین‌الملل دوم صدق این سخن را گواهی می‌دهد. عکس قضیه نیز درست است. از طریق نظام تربیتی یک جامعه حتی می‌توان نان را از دست مردم آن بیرون کشید و قومی ساخت بیکاره، مستأصل و دچار وسوسه‌های فساد، اعتیاد و آلودگی. این امر واقع شدنی است، به ویژه در آن هنگام که زمام امور و گردانندگی دستگاه تربیت به دست جاهلان یا دوستان ناآگاه و غافل قرار گیرد و عوامل استعمار نیز از داخل و خارج بر آن دامن زنند یا دشمنان آگاه بخواهند ملتی را گرفتار و دربند نگه دارند.

سرگذشت مدارس ما

آن روز که بنا شد کشور ما به خیل جوامع متمدن پیوندد و سازمان و دستگاه و نظاماتی جدید داشته باشد، نخستین مسئله مبتلا به آن کادر یا نیروی انسانی بود. بدین خاطر با استفاده از جمع حاضر و آموزش دیده‌های سنتی تصمیم گرفتند کادری آماده خدمت و با سرعت

### ضایعهٔ بیش‌تر

ضایعهٔ بیش‌تر از زمانی آغاز شد که کار به رقابت‌های آماری کشید و مسئولان تربیت به این امر سرگرم شدند که با به رخ کشیدن افزایش آماری فارغ‌التحصیلان، عرضه و لیاقت خود را ثابت کنند و دیگر در این اندیشه نبودند که در امر اشتغال‌زایی آنان کاری کنند. از حدود چند دههٔ قبل تا حال ما شاهد چند واقعه در مورد محصلان و فارغ‌التحصیلان بوده‌ایم که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- ادارات و سازمان‌های کشور از نظر کادر نیروی انسانی اشباع شده، دیگر نیازی به استخدام جدید نداشتند (جز بنا به ضرورت‌ها و در مواردی خاص).

- فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشگاه‌ها بجز کار اداری به کار دیگری نمی‌توانستند بپردازند.  
- سیستم تربیت، آنان را به گونه‌ای بار آورده بود که پاره‌ای از مشاغل را پست دانسته، به آن تن در نمی‌دادند.

- برای کارهای بدنی که مستلزم صرف نیرو و انرژی بود، آمادگی نداشتند.

- بسیاری از مشاغل کوچک و سستی با مرگ بدران در شهرها و روستاها از میان رفت.

به تدریج زمزمهٔ دیپلمهٔ بیکار، و اندکی بعد لیسانسیهٔ بیکار، و بعد هم فوق لیسانسیه و حتی پزشکی و دکتر بیکار در جامعه مطرح شد.

- در عصر ما و در یکی دو دههٔ اخیر بر این عدهٔ بیکار پسوند بدهکار نیز افزوده شد. زیرا از طریق اخذ وام به تحصیل پرداختند و پس از کسب مدرک تحصیلی کاری نیافتند تا بدهی خود را بپردازند.

- تلاش دولت در ایجاد کار، ولو به صورت سرگرم‌کنندهٔ آن‌بی حاصل ماند، زیرا سازمان‌ها

و شتاب تربیت کنند. آموزش جدید از سطوح متوسطه و عالی آغاز شد. بعدها دورهٔ ابتدایی را هم بدان افزودند که پایه و مایهٔ دوره‌های متوسطه و عالی آن روز باشد.

هدف اساسی و عمدهٔ دستگاه تربیتی آن روزگار تأمین افراد صالح برای تصدی پست‌ها و مشاغل جدید، با سواد کردن عامه، متجدد ساختن نسل و سازماندهی کار، صنعت و تولید در کشور بود که تا حدود زیادی این مقاصد تأمین شد. کمبود نیروی انسانی در ادارات و مشاغل تا حدود نیم قرن هم چنان احساس می‌شد و مدارس و مؤسسات عالی در این مدت سرگرم تربیت کادر اداری (و کم‌تر صنعتی) بودند.

پس از گذر از این مرحله لازم بود در اهداف و راهبردهای دستگاه تربیت تغییری حاصل شود تا از آن پس به کارهای اساسی‌تری پرداخته، طبقه‌ای مولد، کارساز و کارآفرین تربیت کند، افرادی که بتوانند به احیای موات بپردازند، به استخراج معادن اقدام کنند، با ابداع و ابتکار خود به رفع نیازهای اساسی کشور مبادرت کرده، آن را از واردات مصنوعات بی‌نیاز کنند.

اما مسئولان تربیت نسل به هر علت از این امر غافل ماندند و شاید هم عقل و درایت کافی در این زمینه نداشتند. آن‌ها هم چنان به کار و راه ۵۰ سال قبل خود ادامه داد، به تربیت افرادی پرداختند که تنها هنرشان اندیکاتورنویسی، ریاست اداره در حد مهر و امضای نامه‌ها، کاذب‌بازی و نامه پراکنی و براساس انگشت‌گذاری روی فلان ماده و فلان تبصره بود.

بردارد، و نه لاقفل قادر است برسپای خود بایستند. آنان چه کنند؟ چاره‌ای جز این ندارند که آبروی خود و جوان خود را به نحوی حفظ کنند و او را هم چنان برسر سفره خود مهمان داشته باشند و حتی پز متجدد شدن او را خریدار باشند، که خود کرده را تدبیر نیست!! اما دولت نیز غرامت پرداز است، زیرا تا چند سال از محل درآمد عمومی، هزینه درس و مدرسه و تحصیل او را پرداخته، پس از فراغت از تحصیل، لاقفل برای دفع شر، برای او پستی و کاری تراشیده!! با این که ادارات از کارمند اشباع بودند، علی الحساب او را نیز سربار قرار داد و به ویژه از آن جاکه در مواردی سفارش‌ها هم از چپ و راست برای استخدام او مطرح بوده!! لاقفل به مدت سی سال به او حقوق و مزایای بخور و نمیر پرداخته، در حدود همین میزان نیز باید به او حقوق بازنشستگی و حق دوا و درمان پردازد!! "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل".

#### عوامل دامن زننده

آنچه بر این شرایط دامن زده و می‌زند، عوامل نامرئی دیگری نیز می‌باشد، از جمله:  
- اتوماتیزه (خودکار) شدن کارها که دامنه آن در دنیای صنعت وسیع و در جامعه ما رو به وسعت است. یک کارخانه فرش بافی در مملکت دایر می‌شود، چند فرش باف از نان خوردن ساقط می‌شوند! یک کارخانه نان ماشینی در شهری احداث می‌شود، چند شاطر، خمیرگیر و نانوا از کار بی‌کار می‌شوند! یک تراکتور به میدان می‌آید، چند بیل زن در مزرعه از کار ساقط می‌شوند! ...  
- ماهیت سیستم جدید تربیتی که سعی دارد

و ادارات در مرز فوق اشباع بودند و کشور نمی‌توانست بارپرداخت حقوق و هزینه آنان را بر دوش کشد.

- نوعی بیکاری در ادارات پدید آمد که حاصل آن سرگرم داری خود و پدید آیی روبه بوروکراسی و کاغذ بازی‌ها شد.

- از دیگر پیامدهای این وضع بروز خفت‌ها و خواری‌های ناشی از بیکاری، بالا رفتن سن ازدواج، بروز و توسعه اعتیاد، فحشا، جرائم و انحرافات نوبه نو، مشکل آفرینی‌ها برای دولت و ملت بود.

#### غرامت پردازی‌ها

پدران و مادران که خود عمری را در رنج و محرومیت گذرانده بودند، آرزو داشتند که فرزندان آنان به ثمر برسند و چون خودشان محروم و به دور از تمدن!!، و عمری در زیر برف و باران و آفتاب نباشند. بسیاری از آنان پیش از حد متعارف بر خود سخت گرفته، آب و نان فرزندانشان را فراهم کردند تا آنان درس بخوانند و کارمند و اداری شوند و با پیراهن یقه سفید و لباس‌های اتوکشیده، مایه آبرو و عزت ایشان گردند!! آنان را از کار در مزرعه و از شاگردی در مغازه کفشدوزی دور داشتند. حتی در محیط خانه آنان را به کار نگرفتند و به بهانه این که فرزندان درس دارد، امتحان دارد، کنکور دارد، او را برای خرید نان و سبزی به بیرون نفرستادند. همانند شاهزاده‌ای فقیر، ولی والا و نجیب!! از آنان پذیرایی کردند. و اینتک: شاهد بیکاری، سردرگمی، پرسه زدن نسل در کوچه و خیابان، و زیانم لال، اعتیاد، انحراف (لااقل برای برخی از آنان) می‌باشند. بدین ترتیب فرزندان نه باری از دوش آنان می‌تواند

- عدم اندیشه کار آفرینی که آن نیز مربوط به سیستم تربیت است. دستگاه تربیت ما را چنان بار آورده است که حاضریم دیگران کاری تأسیس کنند و ما رئیس آن باشیم. دیگران بنگاه و تجارت خانه‌ای به وجود آورند و ما کارمند یا مدیر آن باشیم. هرگز ما را افرادی کارآفرین و کارساز تربیت نکردند. در مدرسه هرگز خلاقیت و ابتکار ما را به کار نینداختند تا خود نیز منشأ کار و تلاش و برنامه‌ای باشیم.

- غلبه فکر مصرف و مفت خواری که آن نیز ضایعه‌ای عظیم برای پیکر اقتصادی ما بود. ما چنان تربیت شده‌ایم که می‌خواهیم همه‌گانه بر سر سفره چیده شده بنشینیم و از موجودی آن استفاده کنیم. مثلاً دیگران رادیو بسازند و ما بخریم. دیگران جاروبرقی، آب میوه‌گیری و... درست کنند و ما مصرف کننده آن‌ها باشیم و... وقتی که پسران و دختران ما ازدواج می‌کنند، حتماً باید برایشان یخچال، تلویزیون، فرش، وسایل و ابزار نو، از استکان و لیوان و سماور و ظروف و... تهیه کنیم تا آنان در آغاز زندگی بر سر سفره آماده بنشینند و شاهدان و وار زندگی کنند. آنان را عادت نداده‌ایم که با حداقلی زندگی را آغاز کنند و بعداً برای خود سفره مفصل ترتیب دهند.

و بدین سان می‌بینیم که آفت نظام تربیت ما، چه در خانه و چه در مدرسه کم‌تر از آفت حمله هزاران ملخ بر کشتزار وجود و هستی ما نبوده و از هر سیل و زلزله‌ای خانمان سوزتر بوده است. ذهن‌ها، فکرها و دست‌ها را بیکار کرده و حتی سبب رکود فکر، قنرت و انجماد و در مواردی هم غارت و چپاول مغزها شده است که زبان آن بارها و بارها خطرناک‌تر از چپاول اموال عمومی است. کافی است سری به دنیای غرب بزنیم و



همگان را یقه سفید تربیت کند، سبب می‌شود که به مشاغل دستی و کارهای پدری با دیده بی‌اعتنایی و تحقیر نگریسته شود. مثلاً یک لیسانسیه ننگ از این دارد که بقال، عطار، یا خرده فروش باشد، با به کار تعویض روغن، تعمیر ماشین، پنجره‌گیری و... پردازد. در نتیجه مدعی است که در کشور کار نیست. این که چه کاری نیست؟ پاسخ روشن است، کار اداری، رئیس شدن، مدیر دفتر بودن و...

نداشتیم، اندیشهٔ انطباق با شرایط جدید جهانی  
نداشتیم، وسایل و ابزار کار نداشتیم و حتی در  
برابر فریادهای رهبری جامعه گوش شنوا  
نداشتیم، شاید هم طرح و برنامه نداشتیم، توان  
سامان بخشی و سازماندهی جدید نداشتیم و...  
ماحتی به دانش آموزان خود وصله زدن  
جوراب، آزه کردن تخته، وصل کردن دو سیم  
برق، نصب زنگ اخبار، حتی اتو کردن لباس،  
سفالگری، جوجه کشی، کار در مزرعه،  
صحافی کتاب خود و... را یاد نداده ایم. ساعت  
کار دستی ما اندک بود و تازه به بطالت گذشت.  
گاهی از آن برای تقویت درس ریاضی و ادبیات  
استفاده کردیم، ولی حاصل این بود که نه  
ریاضی دان شدیم و نه چسباندن دفتر به جلد را  
یاد گرفتیم.

به نظر می رسد که چنین وضعی مایهٔ ننگ و  
خجلت باشد، هم برای ما، و هم برای نسل  
جوان ما، که چند سالی از شهر و روستای خود  
بریده، برای تحصیل در دانشگاه راهی دیار  
غربت شده و اینک " نه در غربت دلش شاد  
است و نه رویی در وطن دارد!! "

### چه باید کرد؟

من معتقدم حتی به بهای توقف کار مدارس  
عالی و دانشگاه ها باید نشست و اندیشید و  
برای فردای مملکت لااقل در بعد اقتصادی  
طرحی ریخت، زیرا مسئلهٔ شکم در کشور، با  
همهٔ عرفان باقی ها و صوفی منشی ها، مسئلهٔ  
بزرگی است، گاهی زمینه ساز کفر است و  
زمانی عامل فروپاشی ها. داستان شوروی بزرگ  
و آلمان شرقی هنوز در برابر ما مجسم است و  
قصهٔ معاملهٔ آن را از یاد نبرده ایم.

ببینیم چند ایرانی صاحب رأی، چند متخصص  
خبیره، چند دانشمند صاحب نام، از این سرزمین  
در آن جا زندگی می کنند و ماحصل  
سرمایه گذاری مردم فقیر ما را در آن مناطق بر  
باد می دهند. چه شد که این مغزها را به غارت  
بردند و چگونه شد که آنان این غارت را  
پذیرفتند و به وسوسهٔ دزدان مغز و اندیشه تن  
در دادند؟

عده ای از فارغ التحصیلان و حتی زیدگان و  
خبیرگان نیز در کشور باقی ماندند، خواه به سبب  
تعهد و ایمانشان، خواه به علت وابستگی های  
دینی، عاطفی و اخلاقی. به گمان ما از فکر و  
اندیشهٔ آنان نیز نجات اقتصاد کشور  
بهره ای گرفته نمی شود. شاهد بدان خاطر که  
ناشناس و گمنام اند، و شاید بدان علت که  
عده ای آنان را به بازی نمی گیرند و نمی خواهند  
برای خویش در اداره پست مزاحم و موی دماغ  
بیافرینند و البته این امکان هم وجود دارد که  
برخی به عللی حاضر نباشند در بازی شان  
شرکت کنند.

البته عده ای دیگر در نقش دهل ایفای وظیفه  
می کنند. آنان با تمسک به رشته هایی مدرکی به  
دست آورده، با علم کردن آن آوای خود را بر  
می آورند. آن ها همچون دهلند، از آن بابت که  
صدایشان گوش را کمر می کند، ولی اگر آن را  
بشکافی درون او را تهی می بینی. نه طرحی، نه  
برنامه ای، نه زایش فکر جدیدی. جان به  
قربانشان، که مدیر خوبی هستند، یعنی ماشین  
امضا و در مواردی هم زینت المجالس اند!!

### اعتراف

البته باید انصاف داد که ما بودجهٔ کافی  
نداشتیم، معلم فنی نداشتیم، برنامهٔ کار آموزی

خودرآیی‌ها، خودمداری‌ها،  
 کوتاه‌اندیشی‌ها، تنگ‌نظری‌ها، تعصب‌های  
 جناحی، خط‌بازی‌ها، انگ‌زدن‌ها برای بیرون  
 کردن رقیب از میدان و ولی امر خود و رئیس و  
 ابواب جمعی اداره خود بودن را باید به کناری  
 گذاشت و برای کشور و اسلام اندیشید که  
 فردای ما بسی دشوارتر از امروز است.

باید مجمعی از صاحب‌نظران و متخصصان  
 و صاحبان اندیشه، به ویژه آنان که اهل ایمان و  
 تعهدند، و لااقل علقه ملی و میهنی دارند،  
 تشکیل داد. این مجمع نمی‌تواند در ردیف کار  
 سمینارهای یک روزه و دو روزه جاری عمل  
 کند، بلکه باید در طول چند ماه بنشینند و با هم  
 بحث و تبادل نظر داشته باشند و ببینند چگونه  
 می‌توانند نسلی بپروراندند که خود خلاق،  
 کارآفرین و کارا باشد؟ چگونه می‌توان مشاغل  
 موجود در کشور را سامان داد و علمی کرد؟  
 چگونه می‌توان به نسل جدید روحیه کار داد،  
 آن چنان که شرافت شغلی برای او مطرح باشد  
 نه عنوان شغلی؟ چگونه می‌توان از سرمایه‌های  
 کوچک کار ساخت؟ چگونه می‌توان نسل را به  
 سوی احیای زمین‌ها، کویرها، استخراج معادن  
 و... سوق داد؟ چه می‌توان کرد که کشور از  
 واردات گندم بی‌نیاز شود، اتومبیل بیکان وجهه  
 و آبرویی پیدا کند، وسایل و ابزار ساخته شده  
 در کشور از مرغوبیتی معادل خارج برخوردار  
 گردد و بالاخره چه باید کرد که دیلمه بیکار، و  
 لیسانسه بیکار بدهکار نداشته باشیم؟  
 آیا این کار شدنی است؟ به نظر ما آری،  
 اگرچه حاصل آن چند سال بعد نصیب کشور  
 شود. بدان شرط که آن را بخواهیم و آستین  
 دست بالا و دامن همت به کمر زنیم. مگر  
 دیگران در آغاز چه بودند که ما نیستیم؟

